



۹۹

Postfach 750179  
81331 München  
DEUTSCHLAND

در دفتر ۳۳۳ در پایه عالم  
خزان سعدآباد

2002

**K** kaweh  
**KAWEH**

فصاحت ۴۸ - ۱۵۸ - ۱۲۶ - ۱۹۹

ملاحظه کن!

عجا برکت : مسعود



ای بر صلیب اعتقاد خویش آونگ  
برگیر گوش ، از قصه مردان نامرد  
تقدیر ساز آدمان دیری است مرده ست  
تقدیر ساز خویشتن باش!

\*\*\*  
ای بر صلیب اعتقاد خویش ، آونگ  
بر در هزاران شکلک ناساز بت را  
بر دوز دیده بر فروغ فکر انسان  
تصویر ساز خویشتن باش!

\*\*\*  
- ای بر صلیب اعتقاد خویش آونگ  
بر داز سراز سجده آن زاده وهم  
انسان خداوند خدایان را تو بشناس  
تفسیر ساز خویشتن باش!

منصور اوجی

## شاعر امید



ژاله اصفهانی

از همان روزهای آغاز تیرماه سال ۱۳۲۵ که شعرخوانی «ژاله» در نخستین کنگره نویسندگان ایران بحث و جدل برانگیخت، ناقدان دریافتند که شاعری از نوع دیگر، از «جنس» شاعران مشروطه وارد میدان شده است. او سرودن شعر را از سیزده سالگی آغاز کرده و نخستین مجموعه شعر خود را با نام «گل‌های خودرو» دو سال پیش برگذاری کنگره انتشار داده بود. ولی برخاستن و شکفتن در برابر ۷۸ شاعر و ناقد غالباً نام آور، چون بهر پورداوود، صورتگر، رعدی آذرخشی، خانلری، همایی، یغمایی، نفیسی، طبری، شهریار، حمیدی شیرازی، توللی و ... راه را برای سربرآوردن او هموار کرده است.

«بهار»، رئیس کنگره، با آن که عنایتی به شاعره جوان داشت، به ملاحظه‌های سیاسی، نگذاشته او شعر برگزیده خود را بخواند و با این کار ولوله‌ای در میان زنان ادیب شرکت کننده در کنگره انداخته و فردای آن روز وادار شده را از نو به شعرخوانی دعوت کند. البته به شرط آن که شعر دیگری بخواند! و اما همان شعر ناخوانده در گلو ماندن حس و حال زنانه‌ای را نشانه می‌زده که پای در جای پای «عارف» و «عشقی» نهاده است:

«خراب گشته دلم، از خرابی وطنم / فکنده منظر این ملک، آتشم بر جان

دانشگاه در تابستان ۱۳۷۸ خورشیدی، ساعتها پیش از حمله، در حرم حضرت عبدالعظیم زیارت عاشورا خوانده، عزاداری کرده و گریستند. احساس مظلومیت کردند.

۴- شاید درخشانترین نمونه کاربرد مدل مظلومیت را در روش پایان دادن به جنگ ایران و عراق بتوان سراغ گرفت. بنا به همه دلایل بازپس گیری خرمشهر پایان جنگ و پیروزی مسلم ایران را به همراه آورد. ولی رژیم ایران جنگ را ادامه داد. بدین رو پیروزی مسلمی را تبدیل به شکستی باور نکردنی کرد. در شش سال بعدی برای توجیه نیروهای رزمی فشار تبلیغاتی عظیمی به کار برده شد و آتش هیجان را هر دم افروخته تر کرد. سپس ناگهان قطعات پذیرفته شد. بسیاری اشخاص، بعضاً صاحب‌منظر، تصور وانتظار شورشی علیه پذیرش این قطعات در میان مردم و مردان جنگی داشتند ولی چنین نشد. آیت اله خمینی در اعلامیه خود از مظلومیت تحمیل شده برای پذیرش قطعنامه سخن گفت.

۱۱ یکی از همدردان دوره دانشکده که توده‌ای بود در سالهای ۱۹۶۰ و اوج مائوئیسم، مائو رهبر و انقلابی نمی‌دانست، چون مائو لبخندی همیشگی بر لب داشت!



«... از این مناظر غم خیز در شگفتم من / که درد این همه بدبخت کی شود درمان؟»

چرا نباید، خوشبخت باشد این ملت؟ / چرا نباید، شاداب باشد این بستان؟»

ژاله خود می گوید از سنین نوجوانی زیر تأثیر «میرزاده عشقی» بوده است.

«شعر عشقی از یک سو روحیه مبارزه جویی و ناسازگاری با محیط را در (او) شعله ور ساخته و از سوی دیگر سرخوردگی و بیزاری را که در طبیعت او از اول جوانه هایی داشته، پرورش داده است. ولی ما گمان می کنیم که تأثیری که عشقی «از سوی اول» در او نهاده بسیار برجسته تر می نماید. «روحیه مبارزه جویی» های امیدوارانه همیشه در زندگی - و در شعر - ژاله، سرخوردگیها را سرکوب کرده است! اگر چنین نمی بود، این همه فراز و فرود نیز در زندگی او نبود. عشق مبارزه و امید پیروزی جانمایه آفریده های اوست. همین عشق و امید، کمابیش پنجاه سال آوارگی را - طی دو مهاجرت - برای او به ارمغان آورده است. سرخوردگیها در این دو مهاجرت گاه بسیار سنگین بوده ولی باز نتوانسته برآمیزه «عشق و امید» غلبه کند. ژاله از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۷۶، سیزده مجموعه شعر انتشار داده. در سال ۱۳۷۸ سرگذشت نامه خود را با عنوان «سایه سالها» به بازار فرستاده و به تازگی گزیده ای از شعرهای خود را در یک دیسک باز خوانده است.

\*\*\*

عنوانی که بر پیشانی دیسک «ژاله اصفهانی» نشسته است. دقیقاً همان «آمیزه ای» را که از آن گفتیم نشانه می زند: «که هر پیروزی، اول آرزو بود!». هر چند اینک او در گذر زمان دریافته که «ای بسا آرزو که خاک شده است»، ولی هنوز نتوانسته گریبانش را از کف آمیزه ای که در نهانخانه جاننش نشسته است، رها کند. و چه بهتر! ژاله دیسک خود را با تراوشات همین آمیزه با «مهربانی لبخند» آغاز می کند:

«درخت خشک زمستان پر از شکوفه شده

شگفت نیست اگر من ز نو شکفته شوم»

هزار و یکشب افسانه نگفته شوم

خوشا شکوه گل سرخ در صحاری سرد / ومهربانی لبخند در تلاطم درد!»

چشم شاعر همه اش به شکفتن است. همان گونه که در طبیعت، در انسان مولوی آرزو می کرد. چیزی را که یافت نمی شود، جستجو کند. «جستجو» بسیار مهمتر از «یافتن» است. ژاله نیز زیر تأثیر مولوی «آرزو»ها را ردیف می کند: «چون باغ گل شکفتن شبگیرم آرزوست». هیچگاه برای «آرزوهای تازه» دیر نیست. اگر هم دیر باشد، همان آرزوی دیر را می توان آرزو کرد! آیا همین «آرزوهای دیر»، ما را به «نسلی دیررس» تبدیل نکرده است که «همه جا دیر کرده ایم؟!»

ژاله در همان سالهای سنگین مهاجرت اول با رویاهای شاعرانه، «تشویش» درونی خود را می خواباند و برای رهایی از بن بست «هزار راه» پیدا می کند:

«به دوش روح چه سنگینی دلازاری است / خیال آن که رهی نیست در پس بن بست

برای مردم دهر و در این جهان فراخ / هزار راه رهایی و روشنایی هست!»

در سالهای مهاجرت دوم نیز، حتی در بستر بیماری، امید زندگی نگاهش می دارد او «جان سختی»های خود را چنین باز می نمایاند:

«هزار ساله درختم / که هر چه باد خزانی کند پریشانم  
زنوشکوفه دهم / باز هم جوانه کنم / و هر جوانه نورا پر از ترانه کنم!»  
در یکی از همین «ترانه‌ها، حرف معروف «نظامی» را باز می‌تاباند که به قول خودش از نوجوانی «سرلوحه دل  
بیقرار» خود قرار می‌داده است: «در نومی‌ی بسی امید است»:

«در دریای شب مشوش»، کشتی به چنگ توفان می‌افتد. «فریاد رعد عاصی و اشک سیاه ابر» افق را ناپدید می  
سازد و «فاصله مرگ و زندگی» از میان می‌رود ولی تنها یک چیز است که کشتی را از «ژرفنای ظلمت دریای  
خشمگین» نجات می‌دهد: همان چیزی که «نیروی جاودانه هستی» است: امید!

امیدهای ژاله در بازگشت از مهاجرت اول به وطن، در آزمونهای سخت قرار می‌گیرد. رهبران پیشکسوت آرمانی  
که او نیز بدان دل بسته و سالها سرگردانی را به خاطر همین دل بستگی بر خود هموار کرده است. دست در دست  
واپسگرایان انقلابی نهاده اند. از خود می‌پرسد چگونه ممکن است «ناخدای یک گروه بزرگ سیاسی ... که به  
تاریخ مبارزات جهانی آشنایی دارد «آنددر شیفته حوادث» شود که «وقوع انکیزیسیون مدرن» را پیش بینی نکند و «به  
امید هژمونی بی‌زمینه، شتابزده کشتی را به سمت نادرست براند؟». ژاله، در خود می‌رود و خود را نمی‌یابد.  
خود را «سنگریزه‌ای» می‌بیند در بستر یک سیلاب سرگردان که از سرزمین جوانی در دیاران دور کنده شده و پس از  
عمری انتظار و اشتیاق به وطن برگشته و این جا هم گرفتار نوعی درون‌تنباهی و بلاتکلیفی است: «آنچه انتظار  
داشتیم. این نیست! کشتی به ساحل نرسید و ما همچنان در دریای آرزوها و «فانتزی»ها سرگردانیم ...»

آنچه در این آزمون بزرگ به یاری ژاله می‌آید، همان «جان سختی»های امیدوارانه اوست. دوباره باز می‌گردد، به  
جهانی که دست کم در آن بتواند امیدهای خود را پر و بال بدهد:

«می‌خواهم آهنگ تازه تلاطم را آغاز کنم / تاره کشتی خلیج نشسته ام را / به پهنه دریاباز کنم / ... می‌خواهم رخوت  
و سکوت سده هارا / از ذهن گرد گرفته خویش / از باور همسفرانم، دور کنم / می‌خواهم بلندترین آوایم را

به دورترین آفاق برسانم / که هان بنگرید / من شکوه شادمانه آفرینش / من خدایگان زمینم / من ره‌اشده انسانم! ...»

● ژاله در شعرهای سالهای مهاجرت دوم اگر چه ذهنیتی پخته تر عرضه می‌کند و با چشم و گوش بازتری جهان  
پیرامون خود را می‌یابد، ولی همان جانمایه قدیمی خود را باز می‌نمایاند.

همواره بهاری هست که در راه است. درختی هست که شکوفه خواهد کرد. زندگی هست که «پیک مژده رسان» آن

را به صدا در می‌آورد و شاعره ای هست که همچنان امید را می‌سراید! «چه چاره باید کرد؟» ... جز آن که باز خود

را ساخت؟! باز باید دست به کار شد. «هر آنچه ریشه خشک است». از کشتزار اندیشه کند و دور انداخت و مثل

«درخت بهاران شکوفه باران شد»! / «سرنوشت عجیبی است». اینهمه «کوههای مه آلوده» یکی پس از دیگری از

زمین سر بر می‌آورد ولی شاعره پایدار ما آن را باور نمی‌کند! زیرا که او خیلی چیزهای دیگر را هم باور نمی‌کند و

این «بی باوری» را چون «سیاوش کسرائی» جانمایه یکی از بهترین سروده های خود می‌سازد.

«باور نمی‌کنم که در آن باغ پر بهار / چیزی به غیر زاغ و به جز برگ زرد نیست

باور نمی‌کنم که در آن دشت مردخیز / از بهر یک نبرد دلیرانه مرد نیست!

باور نمی‌کنم همه مستانه خفته اند / در راه چاره هیچ کسی رهنورد نیست

صد بار اگر بگویی باور نمی‌کنم / باور نمی‌کنم که امید و نبرد نیست ...

خواننده های ژاله اصفهانی در دیسک تازه را موسیقی دل انگیزی همراهی می‌کند از «نیماد» که باید در جای دیگری

به آن پرداخت.

● با بهره گیری از «سایه سالها» و دیسک خواننده های ژاله اصفهانی